

توضیحات:

- ویژه آزمون آموزش و پرورش
- خلاصه + نکات مهم
- حیطة اختصاصی
- با قابلیت پرینت

جزوه خلاصه و نکات مهم

کتاب مسؤلیت و سازندگی

علی صفائی حائری

(فقط فصل های ۲، ۳، ۴ و ۱۰)

برای دانلود رایگان جدیدترین سوالات استخدامی بخش های زیر، روی آن کلیک نمایید:

مسئولیت و سازندگی - روانشناسی تربیتی - سوالات آموزش و پرورش

« انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه، مجاز می باشد »



- ❖ فصل اول: خلاصه مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری (فقط فصل های ۲، ۳، ۴ و ۱۰) تالیف ایران عرضه - صفحه ۲
- ❖ فصل دوم: نکات مهم مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری (فقط فصل های ۲، ۳، ۴ و ۱۰) تالیف ایران عرضه - صفحه ۹
- ❖ فصل سوم: خلاصه مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری به کوشش دکتر دستمالچی (فقط فصل های ۲، ۳، ۴ و ۱۰)

تالیف ایران عرضه - صفحه ۱۳

فصل اول: خلاصه مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری (فقط فصل های ۲، ۳، ۴ و ۱۰) تالیف ایران عرضه

مفهوم تربیت

مراد از تربیت، از آهن ماشین ساختن است و از بشر آدم آفریدن. مرادم از انسان، موجود اجتماعی ابزار ساز و یا حیوان ناطق و انتخاب کننده و آزاد و خلاق نیست که این همه تعریف بشر است. این استعدادها و غرایز فردی و اجتماعی و عالی، توضیح آدم نیست. آدم کسی است که بر تمام استعدادهایش حکومت دارد و رهبری دارد و به آنها جهت می دهد. مرادم از تربیت، تربیت بدنی و تربیت قومی و قبیله ای نیست. مرادم این است که استعدادهای بشر تا حد انسانی رشد کند. مرادم از انسان، موجودی است که از سطح غریزه ها بالا آمده در حد وظیفه و انتخاب زندگی می کند. خوراک او، پوشاک او، دوستی او، نشستن و برخاستن و حرکت او، از هوس ها، از غریزه الهام نمی گیرند و هیچ چیز در وسعت روح او موجی ایجاد نمی کند و جز وظیفه آن هم وظیفه ای از خدای او در او حرکتی نمی آفریند.

این حیوان است که به خاطر غریزه ها و با پای غریزه ها زندگی می کند و راه می رود. اما انسان باید از این سطح بالاتر بیاید و از تضادی که در نهاد اوست مدد بگیرد و حرکت کند، آن هم حرکتی نه به سوی آنچه در حد او و پایین تر از اوست. حرکت به سوی وجودی برتر و بالاتر و بی نیاز و بی مانند و نامحدود و دیگر این انسان از بند رهیده و به وسعت رسیده، این انسان دریا دل، با قطره های طوفان نمی گیرد و با جلوه ای و هوسی موج بر نمی دارد.

این ما هستیم که با حرفی شاد می شویم و از حرفی می رنجیم، با صناری قالب تهی می کنیم و این ما هستیم که هوس های ما و هوس های خلق در ما حرکت ایجاد می کند و این ما هستیم که دنیا چشممان را پر می کند و دگرگونمان می سازد. اما آنها که از اسارتها رهیده اند و به عشق حق رسیده اند و در حد وظیفه زندگی می کنند، جز با امر او، جز با حکم او، جز با اشاره او به راهی نمی روند و با یک اشاره اش با سر می روند. آنها که دریا دل شده اند، دیگر این قطره ها حتی این رودها در آنها سرشاری و لبریزی نمی آورد، که رودها از دریا برخاسته اند و به دریا پیوسته اند. آنها که عظمت هستی را دیده اند و دنیا را در میان هستی تماشا کرده اند و زمین را از بالا دیده اند دیگر زمینی را نمی بینند و یا آن را مانند قرص نانی می بینند و به آن قانع نمی شوند که: مأمع الحیوة الدنیا فی الآخرة إلا قلیل، دنیا در میان وسعت آخرت بسیار ناچیز است. آنها که عظمت هستی و خداوند هستی را دیده اند، به هستی قانع نمی شوند و حتی از بهشت و تمام هستی آزادانه می گذرند که: رضوان من الله اکبر و این روح به عظمت رسیده و از مرزها گذشته دیگر با کم ها تحریک نمی شود و با کوچک ها اسیر نمی شود و جز وظیفه، چیزی در او موج نمی آفریند و شوری نمی آورد.

در این حد بشر آدم می شود و با این عظمت است که بشر به انسانیت می رسد. در این جا مراد از تربیت روشن می شود که تربیت آن راه و آن نظامی است که از بشر انسان می سازد. انسانی که بار امانت را می تواند به دوش بگیرد و قدرتها و صنعت ها و تکنیک های پیشرفته در دست او و در زیر پای او، او را بالاتر و جلوتر می آورد. و این قدرت و ثروت و علم و صنعت برای او غروری نمی آفریند که وظیفه ای می سازد. این ها بار امانت است نه بال افتخار.

شکل تربیت

از آنجا که انسان با آزادی همراه است و از رقابت و تضاد استعدادها برخوردار است، نوع تربیت او با تربیت دامها و درختها تفاوت خواهد داشت. تربیت انسان نمی تواند مسخ او و پوک کردن او و غلتاندن او باشد. هر گونه تربیتی که با دست خردم تحقق نگیرد و با انتخاب من همراه نباشد، در واقع مسخ کردن من و نفی کردن من حساب می شود. و این است که تربیت های تلقینی و تقلیدی و تحمیلی و سنتی ارزش نخواهند داشت، حتی ضد ارزش و عامل نفی انسان و آخر سر هم باعث عصیان و طغیان او هستند.

روشهای تربیتی: برای سازندگی و تربیت روشهایی هست:

(۱) با شعارها داغ کردن و با تلقین حرارت دادن

(۲) شاخ و برگ دادن و در سطح کاویدن

(۳) به دوش کشیدن و بغل کردن

(۴) کلیدها و ملاک ها و روش ها را بدست دادن و روشنی دادن و ریشه دادن و زنجیرها را باز کردن.

من جوانی را سراغ داشتم سخت وابسته لباس و قیافه اش بود، حتی وسواسی داشت که پارچه اش از کجا باشد و دوختش از فلان و مدلش از بهمان. برای دوستی با او همین بس بود که از لباسش و اتویش و قیافه اش تحسین کنی و یا از طرز تهیه آن چیزی بپرسی. او عاشق ظاهر سازی و سر و وضع مرتب بود و به این خاطر از خیلی ها بریده بود... تا این که عشقی بزرگ تر در دلش ریخت و با دختری آشنا شد و با هم سفری کردند و در راه تصادفی. جوانک در آن لحظه بحرانی از رنج های خودش فارغ بود و خودش را فراموش کرده بود و به محبوبه اش می اندیشید و سخت به او مشغول بود. او به خاطر پانسمان محبوسش به راحتی لباس هایش را پاره می کرد و زخم ها را می بست و راستی سرخوش بود که خطری پیش نیامده. هنگامی که عشقی بزرگ تر دل را بگیرد عشق های کوچک تر نردبان آن خواهند بود. ما با همین توضیح می توانیم راز فداکاریهایی را که در تاریخ آمده و به افسانه می ماند، کشف کنیم و حقیقت آن واقعیت ها را بیابیم که چگونه ابراهیم از اسماعیلش می گذرد و خیلی ها از جانشان، آن هم در روی سنگ های داغ و در زیر تازیانه ها و در کنار شکنجه ها؟ آندره زیگفرد در فصل آخر کتاب روح ملت ها می گوید: «بعضی از حادثه ها را عشق می فهمد اما عقل از تحلیل آن عاجز است و به داستان ابراهیم اشاره می کند و نتیجه می گیرد که عقل زبان عشق را نمی فهمد». این نتیجه گیری کاملاً اشتباه است و این اشتباه از آن جاست که او عقل فارغ را با عشق عاشق می سنجد، در حالی که باید عقل عاشق را با عشق او سنجید. مگر این یک دستور نیست که مهم را فدای مهم تر کن. بر پایه همین دستور و همین عقل، ابراهیم اسماعیلش را قربانی می کند.»

ابراهیم به چیزی مهم تر از اسماعیل رسیده و حتی به نزدیک تر از خود به خود، رسیده و این است که به دستور عقل خود، مهم را فدای مهم تر می کند، گر چه عقل دیگران به این مهم تر نرسیده باشد. او می بیند که اسماعیلش در کنار یک آوار و با یک ضربه از سم اسبی به مرگ می رسد و جانش را می بازد. ابراهیم می خواهد، این جان از دست رفته را بدست بیاورد و در راهی و در جهتی آن را به جریان بیندازد. ابراهیم می خواهد به رشد برسد و به رشد برساند و این است که با آن دستور، خودش کار را بدست میگیرد و اسماعیل را می بندد و کارد می کشد و هنگامی که می بیند به او کمک نمی دهد و رگ ها بریده نمی شوند و خون ها بیرون نمی ریزند، سخت خشمگین می گردد و کارد را بر زمین می کوبد. و اگر همین کار را نمی کرد در امتحان باخته بود، که عشقی نبوده و سنجشی نبوده، فقط حرفی بوده و سخنی. اما خدای ابراهیم... او نمی خواهد اسماعیل ها کشته شوند، او می خواهد ابراهیم ها آزاد شوند و رشد کنند و به قرب و رضوان دست بیابند. ابراهیم کارش را تمام کرده بود و به آزادی رسیده بود. و جز این کاری نیست، که حتی اعمال مقدمه هستند و اگر کسی مقدمه را بیاورد و به این آزادی نرسد، کاری نکرده، اگر کسی اسماعیل را بکشد و اسیر این کشتن و این آزادی باشد، کاری نکرده که در هر حال در اسارت است، بی جهت نیست که می گویند: نیة المؤمن خیر من عمله.

در هستی برای همه و برای هر سطحی از درک و شهود نشانه ها و راه هایی گذارده اند، از تضادهایی که حکمت خلقت یعنی حرکت را به انسان گوشزد می کند تا ساخت خاص انسان که جز با طرح وحی هماهنگ نبوده و جز با دین به قرار نمی رسد. اینها چیزی بیش از علامت را در خود دارد که آدمی را به اشهاد بر خویش و شهادت حاکمیت او می رساند و از اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم قالوا الست بربکم قالوا بلی و تا درک ضرورت وجود پاداش و عقاب می رساند.

برای سازندگی و تربیت باید از اعماق شروع کرد. هنگامی که می خواهیم رفتار و گفتار کسی را عوض کنیم، هنگامی که می خواهیم لباس کسی را دگرگون کنیم، باید پیش از این مرحله، عشق ها و علاقه هایش را عوض کنیم و ناچار شناخت هایش را و ناچار فکرهاش را، که ادامه تفکر، شناخت است و ادامه شناخت، عشق و ادامه عشق، عمل ما عاشق آفریده شده ایم فقط معشوق ها را انتخاب می کنیم و برای این انتخاب است که باید آنها را بسنجیم که چه می دهند و چه می گیرند. خداوند در تکمیل هدایت خویش و برای اتمام حجت، فرستادگانی را به سوی مردم می فرستد تا از یک سو عذری باقی نماند و از سوی دیگر هر آنچه برای حرکت و اوج گیری انسان مورد نیاز اوست در دسترسش قرار بگیرد. این اتمام حجت، پس از رسول با امامان و اوصیاء ادامه می یابد و زمین هرگز از حجتی که محور هدایت باشد خالی نمی ماند تا حجت های خدا و راه های او از دست نروند. اینان محورهای هدایتند چه آشکار و شناخته شده باشند و چه پنهان و در پرده و پنهان.

گسترده‌گی مسئولیت تربیتی

مسئله تربیت و سازندگی بزرگ‌ترین مسئولیت ما در این قرن وحشی است. این اولین مسأله است، زیرا هر بقالی، بنایی، نجاری، طبیبی و مهندسی باید قبلاً تربیت شود و نه تنها تربیت که مربی دیگران هم باشد. این سازندگی اولین و بزرگ‌ترین وظیفه است و با سایر مشاغل و برنامه‌ها منافات ندارد.

چراغ روشن در هر کجا که هست می‌تواند نور بپاشد و راه‌ها را روشن کند. مسأله این است که ما به چای‌ها، آجرها، درها و دیوارها، بیش از هر چیز فکر کرده ایم و خود را در زندان زندگی بسته خود محبوس ساخته ایم و در قبرستان تکرارها مدفون نموده ایم و با کمان نیست که پوسیده ایم و از دست رفته ایم و خودمان بزرگ‌ترین مجهول مانده ایم.

مربی کیست؟

هر کس افراد تحت اختیارش را برای محیطی که در نظر دارد، تربیت می‌کند. من فرزندم را برای خانه ام، استاد شاگردش را برای جامعه محدودش و یک دانشمند، انسان را حداکثر برای این زمین و برای هفتاد سال زندگی، تربیت می‌کند و بر طبق شرایط موجود، بارور و شکوفایش می‌سازد. ولی انسان فرزند خانه و جامعه و حتی دنیای محدود و سرزمین خاکی نیست انسان سرمایه‌های زیادتری دارد. انسان فرزند تمام هستی است و تا بی‌نهایت راه در پیش دارد. لذا باید طوری تربیت شود که در تمام این عوالم و در تمام این مسیر بتواند چه بکند و چگونه بماند و چگونه برود. وقتی که ما مرزها را برداشتیم و دیوارها را شکستیم و با این دید وسیع به هستی و به انسان نگاه کردیم و با این جهان بینی به فکر تربیت افتادیم ناچار مسائل به صورت دیگری طرح می‌شوند و راه حل پیدا می‌کنند.

دیدگاهها

جواب صحیح این سؤال در گرو طرح صحیح این سؤال است که ما به هستی و به انسان از چه دیدی نگاه می‌کنیم و او را چگونه می‌شناسیم. وقتی که انسان یک دهان و یک تن باشد، ناچار باید طوری تربیتش کرد که آبخور و آخورش را بدست بیاورد و نیازهایش را مرتفع کند و در صورت اصطکاک و برخورد منافع، قدرت از میدان به در کردن حریف را داشته باشد. وقتی که انسان فرزند خاک باشد باید طوری تربیت شود که با قانون‌های حاکم بر این خاک و بر این سرزمین درگیر نشود و باید طوری تربیت شود که طرز بهره برداری را بشناسد. اما در آن جا که ما هستی را با وسعتی شناختیم که تا بی‌نهایت راه دارد و انسان را به عظمتی شناختیم که این هستی را زیر پا دارد. ناچار انسان به گونه‌ای تربیت می‌شود که با قانونهای حاکم بر این عوالم درگیر نشود و به گونه‌ای تربیت می‌شود که استعداد و سرمایه‌هایش در تمام این عوالم کارگشا باشند و با قانون‌هایی دمخور می‌شود که در تمام این عوالم تجربه شده اند و شناخته شده اند و وضع شده اند و برای مسائلی می‌کوشد که در این بی‌نهایت فرصت، آمد و شد دارند و ناچار مربی این انسان عظیم، در این پهنای هستی و این وسعت گسترده وجودی می‌تواند عظیم‌تر و وسیع‌تر باشد. وجود محیط و آگاه و در عین حال مهربان و دلسوز وجودی آگاه از ما و استعدادهای بی‌نهایت ما و آگاه از هستی و قانونهای بی‌شمار آن است. وجودی مهربان و دلسوز برای رشد ما و کمال ما و سعادت و بهزیستی ما و چه وجودی آگاه‌تر از خداوند هستی و انسان، که انسان را آفرید و هستی را برای انسان آفرید و چه وجودی مهربان‌تر از او که مهربانی‌ها را پدید آورد و محبت‌ها را در دلها ریخت و غریزه حب بقا و حب نفس را در درون ما گذاشت و ما را با خود مهربان کرد. راستی که او از من به من نزدیک‌تر است که مرا با او آشتی داد و او را آشنا کرد و مرا با او مهربان کرد و غریزه حب نفس را در من شعله‌ور ساخت.

مربی انسان جز آفریدگار انسان نیست، رب اوست و مربی اوست و دیگران باید درس تربیت را از او بگیرند و راه تربیت را بیاموزند. این بکن نکن‌های من قانون‌هایی هستند که من بر اساس قانون‌های موجود در طبیعت و شناخته شده برای خودم آن‌ها را وضع کرده ام. دنبال کرده ام.

حکم و دستور، تنها برای اوست: "ان الحکم الا" و دیگران باید از او بگویند و از او بگیرند. خداوند هستی و مربی انسان، انسان‌هایی را تربیت می‌کند "يَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ يُطَهِّرُهُمْ تَطْهِيراً" و پلیدی‌ها را از آن‌ها می‌زداید و به وسیله وحی، آن‌ها را با قانون‌ها و دردها و داروها آشنا می‌سازد.

ویژگی‌های مربی

کسانی می‌توانند مربی انسان‌ها باشند که به دردها و درمان‌ها و به وضع روحیه‌ها آگاهی داشته باشند. آگاهی از دردها و درمان‌ها را باید از وحی - از کتاب و سنت - به دست آورد، چون اوست که از استعدادهای انسان و قلمرو استعدادهای او و از قانونهای حاکم بر این دو آگاه است و درگیری‌ها و دردها و درمان‌ها و راه حل‌ها را می‌شناسد.

برای شناخت روحیه‌ها می‌توان از تجربه برخوردار، از آموزش و تعلم و از لطافت روحی و فرقان استفاده کرد. این فرقان روحیه‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند و وضع و زمینه و طرز برخورد را مشخص می‌نماید، چون همه را نمی‌توان با یک چوب پیش برد و با یک روش تربیت کرد. مربی به وحی و فرقان نیازمند است. برای رسیدن به وحی و استفاده کردن

از آن به اصول و کلیدهایی نیازمندیم که در کتاب روش برداشت از قرآن از آن سخن رفته است. اما فرقان نیرویی است که در مرحله اطاعت و تقوا به انسان ارزانی می شود، «این تقوا الله يجعل لكم لرفاتاه» «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یزیکم کللین من رحمته و يجعل لكم»، اگر به تقوا برسید خداوند برای شما فرقانی قرار می دهد. نتیجه تقوا و ایمان، رحمت وسیع و نورانی است که خط مشی انسان را مشخص می کند و نشان می دهد و رابطه این فرقان و تقوا این گونه توضیح می یابد.

با طرح سوال، حرکت فکری آغاز می شود و با حرکت فکر به شناخت ها می رسیم و با این شناخت ها به عشق ها و لطافت های روحی و با این عشق و لطافت به اطاعت و فرا تقوا نتیجه حرکت ها و ورزش ها و تجربه های مستندی است که از حرکت انسان بدست می آید.

ضرورت مربی

می توان از حادثه ها درس گرفت و لقمان وار از بدها خوبی آموخت. می توان از بند مربی آزاد شد و خود سر به راه افتاد. این توانایی هست، اما باید غرامت سنگینی پرداخت. خودسری و تک روی و تجربه و آزمایش، ناچار با شکست ها و یأس ها و خستگی ها و ناتوانی ها و از دست رفتن ها همراه است. سلمان وار در جست و جوی مربی رفتن، آسان تر و پربارتر از لقمان وار از بدها ادب آموختن است. آنجا که مربی در دسترس نیست، آنجا نمی توان بی ادب نشست که می توان از بی ادب ها، ادب آموخت. ضرورت مربی، با این دید آشکار می شود که ما در راهی گام بر می داریم که امید بهره برداری از تجربه هایش نیست و تنها یک قمار، یک ریسک است... چه بسا بهره بدهد و چه بسا نابودی بیافریند. آنها که خود سر رانندگی یاد گرفته اند، اگر با آموزش و یا مربی همراه می شدند، هم سریع تر و هم راحت تر به نتیجه می رسیدند و از خطرهای می رسیدند، چون خطرهای شکست، پأس، خستگی، وازدگی و از دست رفتن در پیش هست. فقط آنجا که درماندن خطر حتمی، باشد، باید به راه افتاد چون در رفتن احتمال نجات هست و احتمال نجات، مرگ قطعی را محکوم می کند. در این سطح می توان از بدها و بدیها، بهره گرفت و مرگ ماندن را با نجات رفتن کنار زد. در این حد ضرورت، از ضرورت مربی می توان چشم شست و می توان به راه افتاد. گرچه در این حد، باز مربی، نفی نشده، که شکل عوض کرده است و انسان از مورچه ها و بی ادبها، برای خود، مربی و آموزگار گرفته در بحث آموزش این مسأله بازتر می شود، که همراه مربی می توان از هر حادثه درس گرفت و حتی از بدی ها خوب استفاده کرد. در این بحث باید گفت که هنگام نبود مربی، ضرورت حادثه و درک تنهایی و شوق رفتن و بارور شدن، خود آموزگار و مربی ما خواهند شد و استعدادها را کند ما را بارور خواهند نمود. مربی به وحی و فرقان نیامد است. برای رسیدن به وحی و استفاده کردن از آن به اصول و کلیدهایی نیازمندیم که در کتاب "روش برداشت از قرآن" از آن سخن رفته است.

اما فرقان نیرویی است که در مرحله ی اطاعت و تقوا به انسان ارزانی می شود. "ان تقوا ایجعل لكم فرقانا"

اسارت ها

بشر اسیر نیروهایی است که او را به خود می کشند و در خود فرو می برند.

(۱) غریزه ها و میل ها او را آزاد نمی گذارند.

حب نفس، حب دنیا، حب لذت، حب شهرت و سایر غریزه ها در او حکومت دارند و او را به هر طرف می کشند.

(۲) حرف های مردم او را از تعالی باز می دارند و نیاز به مقبولیت، نیاز به تعریف، او را دهن بین خلق می سازد و او نیز همان را نشان می دهد که مردم می خواهند و مردم می گویند.

(۳) جلوه های دنیا و زینت های آن، چشم او را پر می کنند و دل او را به دنبال می کشند و ما دیده ایم که چه جنایت ها و یا چه فداکاری هایی به خاطر جلوه های دنیا و حرف های خلق رخ داده است. چه خون هایی در این راه ریخته و چه سرهایی در این راه رفته و چه کوشش هایی که - بشر، اسیر این نیروهاست و شوخی نیست.

این نیروها در اعماق روح او نفوذ دارند و در نهاد او پا گرفته اند و در خون او نشسته اند. از این گذشته بشر گرفتار دشمنی است که هیچگاه او را رها نمی کند و او را گرفتار و پایند می سازد. این دشمن، این شیطان نقطه های ضعف او را مورد حمله قرار می دهد و او را از دو طریق بیچاره می کند:

(۱) نفس او و هوس های او را تحریک می کند، وسوسه می کند، اغوا می کند.

(۲) جلوه های دنیا را زینت می بخشد و هیچ ها را آن قدر بزرگ می کند که انسان را به بند می کشد و به زنجیر می اندازد.

عشق بزرگ تر

برای تربیت انسان و برای ساختن بشر باید در او عشقی آفرید که از تمام غریزه‌ها نیرومندتر باشد و باید در او نیرویی گذاشت که تمام زنجیرها را با خود بردارد و تمام نگهبان‌ها را همراه بکشد و مادام که این عشق عظیم و این نیروی بزرگ در انسان نیاید و پا نگیرد، برای انسان حرکتی نخواهد بود و از بند اسارت‌ها نجاتی نخواهد یافت.

قرآن می‌گوید: «والذین آمنوا أشد حبا لله أن‌ها که به سوی حق گرویده‌اند و به سوی الله آمده‌اند، از عشق، از محبت شدیدتری نسبت به حق برخوردارند.

ما از محبوب‌های خود به خاطر محبوب‌تری چشم می‌پوشیم و خوب را فدای خوب‌تر می‌کنیم و آنچه با اهمیت‌تر است انتخاب می‌کنیم. با آن که پول را دوست داریم می‌دهیم تا به آنچه بیشتر می‌خواهیم برسیم. با آن که جان خود را دوست داریم از جان خود می‌گذریم تا به آزادی دست عشق شدیدتر و حب الله برسیم که ما را از اسارت غریز و حب نفس و حب دنیا آزاد می‌کند.

ابراهیم با آن که اسماعیل را دوست دارد و خیلی هم دوست دارد، در راه حق و به خاطر دستور او قربانی می‌کند. چگونه می‌توان این عشق را در نهاد انان برافروخت؟ و چگونه می‌توان او را از محبت سرشار کرد؟ جواب این سؤال خیلی ساده است. ما چه وقت عاشق یک پارچه، یک ماشین و یا عاشق ثروت و قدرت می‌شویم، هنگامی که آن را می‌شناسیم و ارزش آن را می‌یابیم. همان وقت به سوی او می‌شناسیم معرفت و شناخت، عشق را سبز می‌کند و به وجود می‌آورد.

شناخت خوبی‌ها در انسان عشق را زنده می‌کند و شناخت بدی‌ها نفرت را و این عشق و نفرت انسان را به حرکت می‌اندازند، جلو می‌آورند و یا فراری می‌دهند بهتر بگوییم، ما عاشق آفریده شده ایم، با سنجش و مقایسه، معشوق و معبود را انتخاب می‌کنیم. عشق و نفرت و ترس در ما هست. ما با شناخت‌ها و مقایسه‌ها، به این‌ها جهت می‌دهیم و آنها را رهبری می‌کنیم.

معرفت و شناخت را چگونه بدست بیاوریم؟

با تفکر و تجربه، با این دو عامل، انسان به شناخت‌ها می‌رسد. علوم و معارف انسان در طول قرن‌ها، از همین راه بدست آمده و رشد کرده و جوانه زده است. پس تفکر سنگ اول رشد انسان و زیر بنای تربیت او و سرخ این کلاف سر درگم است. ادامه تفکر، شناخت است و ادامه شناخت، محبت است و ادامه محبت، حرکت و عمل و آزادی و رشد و تکامل و آدم شدن و ان شدن البته تفکر به تنهایی کافی نیست. ذهن ما مانند معده احتیاج به مواد خامی دارد که آن را هضم کند، شیره اش را بمکد و آن را تبدیل به انرژی، تبدیل به عمل کند. فکر ما نیز نیازمند مواد خامی است که آنها را هضم کند و به معرفت و عشق و عقیده و به عمل تبدیل بنماید. برای رشد انسان، فقط تفکر نتیجه بخش نیست. تفکر احتیاج به تدریس و مطالعات و مواد خام دارد و این هر دو باز احتیاج به اصل دیگری دارند، اصل تعقل و سنجش شناخت‌هایی به مقایسه و سنجش و به نظارت عالی نیازمند است. چون عقل دو نظارت دارد: یکی بر راههایی که فکر ارائه می‌دهد و دیگر بر هدف‌هایی که فکر برای نشان دادن راهش می‌کوشد و تلاش میکند. با سنجش راه‌ها و سنجش هدف‌هاست که انتخاب امکان‌پذیر می‌شود. شناخت و انتخاب و عمل نتیجه تدبیر و تفکر و تعقل است و این هر سه نیاز به کسی دارند که آنها را رهبری کند و کنترل نماید، که گفته‌اند: «هلک من لیس له حکیم یز شده»، آن کس که با حکیم راهنمایی همدم نیست به هلاکت رسیده است.

مربی حکیم و رهبر دانا می‌تواند ما را از نزدیک‌ترین راه‌ها به مقصد برساند و مربی سه کار را عهده دار است:

(۱) تزکیه و آزادی

(۲) تعلیم و آموزش

(۳) تذکر و یادآوری

تدبیر و تفکر و تعقل سنگ اول تربیت انسان هستند و این همه به مربی و رهبر نیازمندند و رهبر سه وظیفه تزکیه و تذکر را به عهده دارد. این نظام و این طرح تربیتی طرحی است که قرآن در سه آیه به آن اشاره کرده است:

قُلْ إِنَّمَا أُعْطِیْتُکُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنِئًى وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَيِّیهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ ذَكَرَ قَارِئِ الدِّكْرِى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ

آزادی و تزکیه

کسی که می‌خواهد راه را بیاید و به حقیقتی برسد، تنها این‌ها کافی نیست که تفکراتی داشته باشد، گرچه تفکر زیربنای تربیت و عامل رشد است. ما می‌بینیم چه بسیارند کسانی که با تفکراتی وسیع، نه تنها به حق نرسیده‌اند، بلکه با مایوس شده‌اند و مانده‌اند و یا منحرف گردیده و رفته‌اند و این هر دو دسته کم نیستند و مشخص هم هستند کسی که می‌خواهد به مقصد برسد باید هم راه برود و هم از راه برود و در راه شروع کننده و گرنه رفتن تنها، بدون نتیجه است. یک محقق هنگامی به حق می‌رسد که تحقیق

صحیحی را شروع کرده باشد و روش صحیحی را به کار گرفته باشد و این است که باید محقق قبل از هر چیز خود را از کشش هر عقیده و هر مکتب آزاد کند. فکر انسان همانند یک قطب نما می تواند راه را روشن و مشخص کند، به شرط این که یک قطب نما تحت تاثیر کشش ها و جاذبه ها قرار نگرفته باشد. ما که در این عالم خود را خرج می کنیم، خرج چه کسی شویم که سزاوارتر باشد؟

که علی می گفت: "مَا عَبَدْتُمْ خَوْفًا مِنْ تَارِكٍ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُمْ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُمْ". راستی مگر دل من و خلق و دنیا و شیطان چه به من داده اند؟ چه بهشت و جهنمی دارند که حاضرم آن ها را بپرستم و از تو دست بشویم؟ و این عبادت احراز و آزاد مردان اسن نه عبادت تجار و سودگران و یا عبادت عبید و بنده ها

تعلیم و آموزش

هستند کسانی که از استعدادهای نیرومندی برخوردارند و این ها می توانند خود سرانه کاری را شروع کنند و حتی به نتیجه های عالی هم برسند، می توانند در خیاطی، تجاری و یا برق و مکانیک خود سرانه و بدون استاد، کاری را پیش ببرند، اما همین ها مجبورند که یک قسمت از استعدادهای وسیع خود را در راه ها و بیراهه ها مصرف کنند تا راه بیابند و سرنخی را بگیرند و پیش بتازند. اگر همین ها، از استادی بهره مند می شدند و آموزش می دیدند مسلماً به پیشرفت های زیادتری می رسیدند و بهره های زیادتری می گرفتند. این مساله نباید ما را قریب بدهد که اینها خودسرانه بدون استاد به جایی رسیده اند و ماهر شده اند. باید این را بسنجیم که همین ها در صورت آموزش چه قدر پیشرفت بدست می آوردند و در ظرف چه مدتی به مهارت و استادی می رسیدند؟ غفلت از همین نکته باعث می شود که افرادی تنها و بی اعتنای به استاد از گوشه ای شروع کنند و در نتیجه شکست ها و تجربه ها، یک مقدار از استعداد خود را به هدر دهند و یا در مواجه شدن با سختی ها و بیراهه ها به یاس و در نتیجه به رکود و یا نفرت گرفتار شوند.

مربی باید در برابر این تک روی و خودسری، آگاهانه موضع بگیرد، چون این تک روی ها و خودسری ها معلول هستند و علت ها و انگیزههایی دارند، از قبیل ناامیدی از یافتن مربی و یا برخورد با روحیه های فاسد و یا سرخوردگی از مربی نماهای سرد و بی حال و یا عوامل دیگری از قبیل غرور، خود خواهی، تکبر و سایر عوامل که می توانند انسان را از مربی و استاد جدا کنند و به خودسری و تک روی بکشاند و به هلاکت او و یا از دست رفتن استعدادهای وسیع کمک نمایند. مربی باید با این دسته به گونه ای رفتار کند که غرورشان را نشکند و حتی در لباس شاگردی به آنها درس بدهد و به آنها بشارت بدهد و آنها را امیدوار کند که مربی بزرگ هستی خداست و او دلهای مشتاق را تنها نمی گذارد. مربی بزرگ هستی، آنهایی را که می خواهند حرکت کنند را نمی کند بلکه رهبری می نماید. آنها که یافته اند که باید بروند اما از راه بی خبرند و راهنمایی ندارند به هدایت او خواهند رسید و به راه دست خواهند یافت، «الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا»، «و من یؤمن بالله یهد قلبه». تا حدی که در کلاس هستی از مورچه ها می توانند درس بگیرند و از حرکت ابرها و جنبش برگها و ریزش باران و لرزش موج و از تاریکی و نور می توانند حقیقت هایی را بیابند و پیش بروند. بسیاری را می شناسم که هنگام خواستن و طلب، به راه رسیدند و پیش تاختند در حالی که هیچ امیدی به رستگاری و نجات آن ها نبود. اوست که افراد را با هم جمع می کند و رابطه ها را تنظیم می کند «یجمع بیتنا ربنا... و هو الفتح العظیم».

آن دیدارهایی را که ما تصادف می پنداریم و یک برخورد سطحی حساب می کنیم با نقشه های دقیق او همراه هستند و از هدایت او برخوردارند و کاملاً حساب شده اند. آنها که خود را تنها می بینند باید این نکته را در نظر بگیرند و خیال نکنند که تنها هستند و مربی در میان نیست. او پیش از این که انسانها پراکنده شوند، آدم را (مربی را در زمین گذاشت و راه ها را نشان داد). مربی بزرگ اوست و هر کس بخواهد و طلب کند و خود را به او واگذار نماید، او را همراه خود خواهد دید و عهده دار خود خواهد یافت و آموزش او را شروع کرده و برخوردهایش را تنظیم خواهد نمود و راه را در پیش پایش باز خواهد کرد و مربی را در دسترسش قرار خواهد داد.

و این مربی از لطافتی برخوردار است که انسان را در خود نگه نمی دارد و به خود مشغول نمی کند. این مربی همچون پل انسان را به حق می رساند، نه آن که همچون سدی او را در پشت خود نگه دارد. این مربی مثل شیشه نگاه را عبور می دهد و به حق متوجه می کند. ملاک مربی همین است، نه چشم بندی ها و خود نمایی ها و مرتاض بازی ها که گفته اند: «العالم من یدکرکم الله رؤیته». ملاک عالم را نه علم معرفی کرده اند و نه چشم بندی و مرتاض بازی، عالم کسی است که از دیدار او به یاد حق بیفتیم و در او پایبند نشویم و او را بت نگیریم.»

همین و راستی که در اثر نادانی و چشم پوشی از ملاک ها، انسان به چه دره هایی سقوط می کند و در چه سنگلاخ هایی می ماند و به چه ناحق هایی دل می بندد. خیال می کند خوراک کم، لباس کم، مرتاض بازی، چشم بندی و یا تسخیر و تصرف و یا از دل خبر دادن و از ضمیر حکایت کردن و یا علوم دیگر ملاک مربی است.

ما باید ببینیم مربی و عالم چه چیزی را در ما زنده کرده اند؟ خود را و یا حق را و یا دنیا را و یا خلق را؟ و ببینیم ما، در او چه چیزی را زنده کرده ایم؟ هواها و هوس ها را، طمع ها و حرص ها را، ریاست طلبی ها و تفرعن ها را و یا مسئولیت و توأسی به حق و توأسی به صبر را؟ مربی اگر از مسئولیت هایش الهام بگیرد و از توأسی به حق الهام بگیرد، ناچار حق را در ما زنده می کند و ما را به او نزدیک می نماید و از غیر او آزاد می سازد. این چنین مربی نگاه هایش درس است و سکوتش درس است و حرف هایش درس است. این مربی از مورچه ای و یا برگ خشکی و یا شاخه ی پرباری و یا شب آرامی و غروب زردی به ما درس می دهد، «ما من شی یراه عینک إلا و فیه موعظه»، هر چه دیده تو بر آن بیفتد می تواند برای تو درسی و موعظه ای باشد. اگر ما گوش باشیم، تمام هستی درس است و اگر ما چشم باشیم تمام هستی راه است. و این راه ها را، راه رفته ها می شناسند و با نگاهشان، سکوتشان، توجه شان و با خنده و گریه و آمدن و رفتنشان، تو به راه ها می رسی و راه ها را می بینی و از شور و عشق و سوز و سازشان به راه می افتی و از وارستگی و آزادی آنها، آزاد می شوی.

راستی این نورها هستند که راه را روشن می کنند و حق را نشان می دهند و او را یادآوری می کنند، نه شکل ها و شمایل ها و فرعون ها و راهزن هایی که خلق را به خود می بندند و در خود می کشانند و به آنها درس اسارت و بندگی می دهند نه درس آزادی و آنها را بت پرست می سازند، نه موحد آگاه و این نورها در راه هستند. کسی که بخواهد و طلب کند، در راه با این ها برخورد می کند و از نور آنها بهره مند می شود و از عشق و حال آنها عشق و حال می گیرد. و این بشارت برای کسانی است که سرخورده اند و خود را تنها خیال کرده اند. هیچگاه خود سر نمی توان به راه رسید که باید طلب کرد و پرسید و در راه نمی توان بدون امام، بدون راهنما، بدون مربی بود که شیطان ها در کمین هستند. و مربی شکل مخصوص و رنگ مخصوص ندارد. هر کسی که ما را به او برساند و او را یاد آوری کند عالم است و مربی است و راهنماست.

هنگام تربیت صفحه

هنگام تربیت چه کسی؟ چگونه؟ با که؟ در چه وقت و در چه موقعیت می تواند، مسئولیت خویش را بهتر انجام بدهد و بار سنگین امانت را به مقصد رساند؟ اینها سؤال هایی بودند که باید پاسخ می گرفتند. زرگرهای آگاه، نه بی حساب، که با روش دقیق و نه بر روی هر سفال، که بر روی طلای ناب و نه همین طور و بی مقدمه، که پس از کوره گذاشتن و قالب ریختن و لای گیر مبردن، کار خود را شروع می کنند و از خاک ها گوشواره ها بیرون می کشند و از شمش ها جلوه ها و چهره ها. در فصل های گذشته، از مسئولیت تربیتی، از مربی، از روش، از روحیه ها و استعدادها سخن رفت و حتی به هنگام مناسب و به شرایط کار اشاره ها شد. اکنون بجاست که به طور فشرده و دسته بندی شده، دوباره توضیحی بدهیم و مسائلی را مطرح کنیم.

پس از ارزیابی و شناسایی و آشنایی و دوستی و جذب و صیبت و زمینه سازی و آمادگی دادن.

(۱) نوبت پرداختن و ساختن و از روش های مستقیم و غیر مستقیم استفاده کردن است. از استدلال و برهان گرفته تا نمونه عملی و داستان آن روش ها و برنامه ها، مادام که با این شرایط و زمینه ها همراه نباشند نتیجه ای نمی دهند. مادام که زمین، آماده و زیر و رو نشود، بذرهای عالی هم، طعمه پرند ها خواهند شد و حاصلی نخواهند آورد. کسانی که قبل از جذب کردن و لای گیر گذاشتن، سوهان زدن را شروع می کنند و به پرداخت می پردازند، فقط طرف را به رقص در می آورند و زم می دهند. کسانی که پیش از گرم شدن تنور، نان می چسبانند، نان مرغوبی بدست نخواهند آورد. آنها که دمل را پیش از مرهم گذاشتن و رسیده شدن نشتر می زنند، جراحی را عمیق تر و ناسور خواهند ساخت. آهن مادامی که شناسایی نشود و بیرون نیاید و ذوب نشود و قالب نبیند، شکل نمی گیرد. آهن سرد، پتک نمی پذیرد، که برمی گرداند. آهن تفتیده، آن هم در زیر پتک نه با مشت و بر وی سندان ضربه ها را می پذیرد و به لرزش می رسد.

(۱) ارزیابی و شناسایی

برای شناسایی زمینه ها میتوان از راههای شناسایی، علامتها، برخوردها و تجربه ها، لطافتها و نورانیت ها، استفاده کرد .

علامت ها: بر اثر کار و تجربه و بر اثر آموزش و تعلیم شناخته می شود.

برخوردها: آنجا که علامتی در دست نیست و یا علامت ها مبهم و غیر مشخص هستند باید یک یک احتمالات را آزمایش کرد

لطافت ها: بر اثر حرکت های فکری و عقلی و حرکت روحی و حرکت علمی در انسان نیروهای تازه ای به جریان می افتد و بینش ها و دیدها و نفوذهای دقت های جدیدی

شکوفای می شوند و در زمینه ی او چشم دیگری پل باز می کند، و با این چشم آنچه نهفته و مجهول هست، آشکارو مشخص خواهد گردید.

(۲) آشنایی و دوستی

بعضی ها در نگاه اول آشنا هستند، زود انس میگیرند و دیر می برند. در همان نگاه اول گویا سال ها با هم بوده اند. بعضی ها هم این دمخوری و آشنایی را ندارند، اما ساده و مهربان و یک رو هستند. دسته ای دیگر هم دیرجوش و دیرآشنا هستند. به سختی به خود راه می دهند و با اکراه، دمخور می شوند. و دسته ای دیگر خشن و ناهمراستند، نه عمیق و پیچیده، بلکه خشن و ناهمراستند.

۳) جذب و صمیمیت

با شروع دوستی باید به پرورش آن پرداخت. هنگامی که دانه را در زمین کاشتی، باید به آن بپردازی و از آن پاسداری کنی، آنها که دانه را می ریزند و می روند و بهره ای نمی خواهند... یا دیوانه هایی هستند که سنجشی ندارند و یا غافل هایی هستند که توجهی نکرده اند و با سفیه های که قییم می خواهند، وگرنه کشاورز آگاه که عاقل است و نیازهایش را می شناسد و زمستان خیس را در پیش دارد، دانه ها را به زمین نمی دهد که از زمین گرسنه تر را سراغ کرده است. هرگاه نتیجه ای ندیدند دوستی را قطع می کنند و راه را می بندند. این ها بی حساب دوست نمی شوند و بی حساب به دوستی ادامه نمی دهند. اگر مطلوب را بدست آوردند، با هم به سوی هدف سفر می کنند و در این سفر، همسفرهای راه حق خواهند بود، وگرنه از هم می برند، که مومن اگر یاری ندید، بارها را به دوش نمی کشد و در پشت سنگ ها نمی ماند. او سدها را می شکند و سنگ ها را به زمین می سپارد مؤمن، بارهایش توشه های راه درازش هستند. دوستی و دشمنی رفت و آمد، مهمانی و میزبانی او، همه و همه با این دید همراه است. او می کوشد که تمام کارهایش یک کار باشد. او می خواهد که تمام کارهایش یک کار بشود... این یکپارچگی چگونه بدست می آید؟ جز با یک جهت شدن کارها و یکسره شدن برنامه ها؟ اینها دیگر چیزی به نام خارج از برنامه ندارند... که تمام کارشان، با برنامه می خوانند... این ها وقت کم و کار زیاد را فهمیده اند... و نظم را فهمیده اند، و در نتیجه می خواهند این فرصت کم، به مقصد برسند، و چاره ای ندارند جز این که منظم شوند و با ملاحظه اهمیت گام بردارند... و آن دید و این درک از نظم، آنها را به یکسره کردن کارها و یک جهت کردن برنامه ها وادار می سازد و در نتیجه، آنها با کارهای گوناگون، یک کار بیشتر ندارند... که کارها خود مهم نیستند، مهم جهت کارها و جهت عمل هاست. و این ها بیشتر از یک جهت ندارند و بیشتر از یک محرک نمی خواهند و شکل کارشان با این محرک و با این جهت حرکت، هماهنگ است. شکل هر کاری به محرک و به هدفش وابسته است. و این است که هدف ها به رابطه ها شکل می دهند و دوستی ها و دشمنی ها، رفت و آمدها، اتفاق ها و بخشش ها و زیارت ها و دیدارها، همه با این هدف می خوانند. و با این دید همراه هستند.

زمینه سازی

پس از رسیدن به آشنایی و دوستی، نوبت زمینه سازی و ایجاد آمادگی است آخر آنها که خود را از حرف ها و مطالعه ها انباشته کرده اند و پر خورده اند، باید از آن همه خالی بشوند و از امتلای ذهنی نجات بیابند. معده های انباشته را نمی توان به غذا بست، که هم غذا ضایع می شود و هم معده ها می ترکند. آنها که خود را انبار کرده اند، اگر به آنها چیزی بدهی، به آنها و به داده ها ظلم کرده ای، چون نه این ها جذب می کند و نه آنها هضم می شوند و حتی فرور و افتخار و یا درگیری و بحث های بی حساب به وجود می آورند. مادامی که ظرف ها را پاک نکرده ای، نمی توانی در آنها چیزی بریزی که مسمومیت می آفرینی و بیماری بار می آوری آنها که آگاهند، پیش از آن که در کاسه ها شیر بریزند، کاسه ها را پاک می کنند و ذهن ها را آماده می سازند. بعضی ها واقعا تشنه هستند و خالی هستند و طالب هستند، این ها را معطل نباید کرد که می میرند. و بعضی ها کاملا بر خورده اند و باید با مسهل و استفرافی پذیرایی شان کرد وگرنه می ترکند.

فصل دوم: نکات مهم مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری (فقط فصل های ۲، ۳، ۴ و ۱۰) تالیف ایران عرضه

۱- مفهوم تربیت: مراد از تربیت، از آهن ماشین ساختن است و از بشر آدم آفریدن. مراد از انسان، موجود اجتماعی ابزار ساز و یا حیوان ناطق و انتخاب کننده و آزاد و خلاق نیست که این همه تعریف بشر است. این استعدادها و غرایز فردی و اجتماعی و عالی، توضیح آدم نیست. آدم کسی است که بر تمام استعدادهایش حکومت دارد و رهبری دارد و به آنها جهت می دهد. مراد از تربیت، تربیت بدنی و تربیت قومی و قبیله ای نیست. مراد این است که استعدادهای بشر تا حد انسانی رشد کند. مراد از انسان، موجودی است که از سطح غریزه ها بالا آمده در حد وظیفه و انتخاب زندگی می کند.

۲- آنها که عظمت هستی و خداوند هستی را دیده اند، به هستی قانع نمی شوند و حتی از بهشت و تمام هستی آزادانه می گذرند که: رضوان من الله اکبر و این روح به عظمت رسیده و از مرزها گذشته دیگر با کم ها تحریک نمی شود و با کوچک ها اسیر نمی شود و جز وظیفه، چیزی در او موج نمی آفریند و شوری نمی آورد. در این حد بشر آدم می شود و با این عظمت است که بشر به انسانیت می رسد.

۳- مراد از تربیت روشن می شود که تربیت آن راه و آن نظامی است که از بشر انسان می سازد. انسانی که بار امانت را می تواند به دوش بگیرد و قدرتها و صنعت ها و تکنیک های پیشرفته در دست او و در زیر پای او، او را بالاتر و جلوتر می آورد. و این قدرت و ثروت و علم و صنعت برای او غروری نمی آفریند که وظیفه ای می سازد. این ها بار امانت است نه بال افتخار.

۴- شکل تربیت: از آنجا که انسان با آزادی همراه است و از رقابت و تضاد استعدادهای برخوردار است، نوع تربیت او با تربیت دامها و درختها تفاوت خواهد داشت. تربیت انسان نمی تواند مسخ او و پوک کردن او و غلتاندن او باشد.

۵- هر گونه تربیتی که با دست خودم تحقق نگیرد و با انتخاب من همراه نباشد، در واقع مسخ کردن من و نفی کردن من حساب می شود. و این است که تربیت های تلقینی و تقلیدی و تحمیلی و سنتی ارزش نخواهند داشت، حتی ضد ارزش و عامل نفی انسان و آخر سر هم باعث عصیان و طغیان او هستند.

۶- آندره زیگفرد در فصل آخر کتاب روح ملت ها می گوید: « بعضی از حادثه ها را عشق می فهمد اما عقل از تحلیل آن عاجز است و به داستان ابراهیم اشاره می کند و نتیجه می گیرد که عقل زبان عشق را نمی فهمد». این نتیجه گیری کاملاً اشتباه است و این اشتباه از آن جاست که او عقل فارغ را با عشق عاشق می سنجد، در حالی که باید عقل عاشق را با عشق او سنجید. مگر این یک دستور نیست که مهم را فدای مهم تر کن. بر پایه همین دستور و همین عقل، ابراهیم اسماعیلش را قربانی می کند.

۷- گستردگی مسئولیت تربیتی: مساله تربیت و سازندگی بزرگ ترین مسئولیت ما در این قرن وحشی است. این اولین مسأله است، زیرا هر بقالی، بنایی، تجاری، طبیعی و مهندسی باید قبلاً تربیت شود و نه تنها تربیت که مربی دیگران هم باشد. این سازندگی اولین و بزرگ ترین وظیفه است و با سایر مشاغل و برنامه ها منافات ندارد.

۸- مربی کیست؟ هر کس افراد تحت اختیارش را برای محیطی که در نظر دارد، تربیت می کند. من فرزندم را برای خانه ام، استاد شاگردش را برای جامعه محدودش و یک دانشمند، انسان را حداکثر برای این زمین و برای هفتاد سال زندگی، تربیت می کند و بر طبق شرایط موجود، بارور و شکوفایش می سازد. ولی انسان فرزند خانه و جامعه و حتی دنیای محدود و سرزمین خاکی نیست انسان سرمایه های زیادتری دارد.

۹- انسان فرزند تمام هستی است و تا بی نهایت راه در پیش دارد. لذا باید طوری تربیت شود که در تمام این عوالم و در تمام این مسیر بتواند چه بکند و چگونه بماند و چگونه برود. وقتی که ما مرزها را برداشتیم و دیوارها را شکستیم و با این دید وسیع به هستی و به انسان نگاه کردیم و با این جهان بینی به فکر تربیت افتادیم ناچار مسائل به صورت دیگری طرح می شوند و راه حل پیدا می کنند.

۱۰- مربی انسان جز آفریدگار انسان نیست، رب اوست و مربی اوست و دیگران باید درس تربیت را از او بگیرند و راه تربیت را بیاموزند. این بکن نکن های من قانون هایی هستند که من بر اساس قانون های موجود در طبیعت و شناخته شده برای خودم آن ها را وضع کرده ام. دنبال کرده ام حکم و دستور، تنها برای اوست: "ان الحکم الا" و دیگران باید از او بگیرند و از او بگیرند. خداوند هستی و مربی انسان، انسان هایی را تربیت می کند "يَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ وَ يُطَهِّرُهُمْ تَطْهِيراً" و پلیدی ها را از آن ها می زداید به وسیله ی وحی، آن ها را با قانون ها و دردها و داروها آشنا می سازد.

۱۱- ویژگی های مربی: کسانی می توانند مربی انسان ها باشند که به دردها و درمان ها و به وضع روحیه ها آگاهی داشته باشند. آگاهی از دردها و درمان ها را باید از وحی - از کتاب و سنت به دست آورد، چون اوست که از استعدادهای انسان و قلمرو استعدادهای او و از قانونهای حاکم بر این دو آگاه است و درگیری ها و دردها و درمان ها و راه حل ها را می شناسد.

۱۲- برای شناخت روحیه ها می توان از تجربه برخورد، از آموزش و تعلم و از لطافت روحی و فرقان استفاده کرد. این فرقان روحیه ها را از یکدیگر جدا می کند و وضع و زمینه و طرز برخورد را مشخص می نماید، چون همه را نمی توان با یک چوب پیش برد و با یک روش تربیت کرد. مربی به وحی و فرقان نیازمند است. برای رسیدن به وحی و استفاده کردن از آن به اصول و کلیدهایی نیازمندیم که در کتاب روش برداشت از قرآن از آن سخن رفته است.

۱۳- فرقان نیرویی است که در مرحله اطاعت و تقوا به انسان ارزانی می شود، «إِن تَقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ لِفَاتَاهُ» «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یزیکم کللین من رحمته و یجعل لکم»، اگر به تقوا برسید خداوند برای شما فرقانی قرار می دهد. نتیجه تقوا و ایمان، رحمت وسیع و نورانی است که خط مشی انسان را مشخص می کند و نشان می دهد و رابطه این فرقان و تقوا این گونه توضیح می یابد.

۱۴- ضرورت مربی: می توان از حادثه ها درس گرفت و لقمان وار از بدها خوبی آموخت. می توان از بند مربی آزاد شد و خود سر به راه افتاد. این توانایی هست، اما باید غرامت سنگینی پرداخت. خودسری و تک روی و تجربه و آزمایش، ناچار با شکست ها و یأس ها و خستگی ها و ناتوانی ها و از دست رفتن ها همراه است. سلمان وار در جست و جوی مربی رفتن، آسان تر و پربارتر از لقمان وار از بدها ادب آموختن است.

۱۵- روش تربیتی اسلام: اسارت ها: بشر اسیر نیروهایی است که او را به خود می کشند و در خود فرو می برند. غریزه ها و میل ها او را آزاد نمی گذارند. حب نفس، حب دنیا، حب لذت، حب شهرت و سایر غریزه ها در او حکومت دارند و او را به هر طرف می کشند. حرف های مردم او را از تعالی باز می دارند و نیاز به مقبولیت، نیاز به تعریف، او را دهن بین خلق می سازد و او نیز همان را نشان می دهد که مردم می خواهند و مردم می گویند.

۱۶- جلوه های دنیا و زینت های آن، چشم او را پر می کنند و دل او را به دنبال می کشند و ما دیده ایم که چه جنایت ها و یا چه فداکاری هایی به خاطر جلوه های دنیا و حرف های خلق رخ داده است. چه خون هایی در این راه ریخته و چه سرهایی در این راه رفته و چه کوشش هایی که - بشر، اسیر این نیروهاست و شوخی نیست.

۱۷- بشر گرفتار دشمنی است که هیچگاه او را رها نمی کند و او را گرفتار و پابند می سازد. این دشمن، این شیطان نقطه های ضعف او را مورد حمله قرار می دهد و او را از دو طریق بیچاره می کند:

۱- نفس او و هوس های او را تحریک می کند، وسوسه می کند، اغوا می کند.

۲- جلوه های دنیا را زینت می بخشد و هیچ ها را آن قدر بزرگ می کند که انسان را به بند می کشد و به زنجیر می اندازد.

آیا این بشر گرفتار و به اسارت رفته را می توان با چند جمله پند و اندرز، آزاد کرد و از کشش غریزه ها و هوس ها و حرف ها و جلوه ها رهایی داد؟ و از او مجاهدی ساخت که از حب نفس آزاد شده باشد؟ و از او آزاد مردی بیرون کشید که از سر هستی خویش گذشته باشد و از او انسانی آفرید که بالاتر از فرشته پرواز کند و تمام هستی چشم انداز او باشد؟

۱۸- عشق بزرگ تر: برای تربیت انسان و برای ساختن بشر باید در او عشقی آفرید که از تمام غریزه ها نیرومندتر باشد و باید در او نیرویی گذاشت که تمام زنجیرها را با خود بردارد و تمام نگهبان ها را همراه بکشد و مادام که این عشق عظیم و این نیروی بزرگ در انسان نیاید و پا نگیرد، برای انسان حرکتی نخواهد بود و از بند اسارت ها نجاتی نخواهد یافت.

۱۹- قرآن می گوید: «والذین آمنوا أشد حبا لله آن ها که به سوی حق گرویده اند و به سوی الله آمده اند، از عشق، از محبت شدیدتری نسبت به حق برخوردارند.

۲۰- شناخت خوبی ها در انسان عشق را زنده می کند و شناخت بدی ها نفرت را و این عشق و نفرت انسان را به حرکت می اندازند، جلو می آورند و یا فراری می دهند بهتر بگوییم، ما عاشق آفریده شده ایم، با سنجش و مقایسه، معشوق و معبود را انتخاب می کنیم. عشق و نفرت و ترس در ما هست. ما با شناخت ها و مقایسه ها، به این ها جهت می دهیم و آنها را رهبری می کنیم.

۲۱- معرفت و شناخت را چگونه بدست بیاوریم؟ با تفکر و تجربه، با این دو عامل، انسان به شناخت ها می رسد. علوم و معارف انسان در طول قرن ها، از همین راه بدست آمده و رشد کرده و جوانه زده است. پس تفکر سنگ اول رشد انسان و زیر بنای تربیت او و سرنخ این کلاف سر درگم است.

۲۲- ادامه تفکر، شناخت است و ادامه شناخت، محبت است و ادامه محبت، حرکت و عمل و آزادی و رشد و تکامل و آدم شدن و ان شدن البته تفکر به تنهایی کافی نیست. ذهن ما مانند معده احتیاج به مواد خامی دارد که آن را هضم کند، شیره اش را بکشد و آن را تبدیل به انرژی، تبدیل به عمل کند. فکر ما نیز نیازمند مواد خامی است که آنها را هضم کند و به معرفت و عشق و عقیده و به عمل تبدیل بنماید. برای رشد انسان، فقط تفکر نتیجه بخش نیست. تفکر احتیاج به تدبیرها و مطالعات و مواد خام دارد و این هر دو باز احتیاج به اصل دیگری دارند، اصل تعقل و سنجش شناخت نهایی به مقایسه و سنجش و به نظارت عالی عمل نیازمند است.

۲۳- شناخت نهایی به مقایسه و سنجش و به نظارت عالی نیازمند است. چون عقل دو نظارت دارد: یکی بر راههایی که فکر ارائه می دهد و دیگر بر هدف هایی که فکر برای نشان دادن راهش می کوشد و تلاش میکند. با سنجش راه ها و سنجش هدف هاست که انتخاب امکان پذیر می شود. شناخت و انتخاب و عمل نتیجه تدبر و تفکر و تعقل است و این هر سه نیاز به کسی دارند که آنها را رهبری کند و کنترل نماید، که گفته اند: «هلاک من لیس له حکیم یز شده»، آن کس که با حکیم راهنمایی همدم نیست به هلاکت رسیده است.

۲۴- عقل دو نظارت دارد: یکی بر راههایی که فکر ارائه می دهد و دیگر بر هدف هایی که فکر برای نشان دادن راهش می کوشد و تلاش میکند.

با سنجش راه ها و سنجش هدف هاست که انتخاب امکان پذیر می شود. شناخت و انتخاب و عمل نتیجه تدبر و تفکر و تعقل است و این هر سه نیاز به کسی دارند که آنها را رهبری کند و کنترل نماید، که گفته اند: «هلاک من لیس له حکیم یز شده»، آن کس که با حکیم راهنمایی همدم نیست به هلاکت رسیده است.

۲۵- مربی سه کار را عهده دار است:

(۱) تزکیه و آزادی

(۲) تعلیم و آموزش

(۳) تذکر و یادآوری

۲۶- آزادی و تزکیه: کسی که می خواهد راه را بیاید و به حقیقتی برسد، تنها این برایش کافی نیست که تفکراتی داشته باشد، گرچه تفکر زیربنای تربیت و عامل رشد است. ما می بینیم چه بسیارند کسانی که با تفکراتی وسیع، نه تنها به حق نرسیده اند، بلکه با مایوس شده اند و مانده اند و یا منحرف گردیده و رفته اند و این هر دو دسته کم نیستند و مشخص هم هستند کسی که می خواهد به مقصد برسد باید هم راه برود و هم از راه برود و در راه شروع کننده و گرنه رفتن تنها، بدون نتیجه است.

۲۷- تعلیم و آموزش: هستند کسانی که از استعدادهای نیرومندی برخوردارند و این ها می توانند خود سرانه کاری را شروع کنند و حتی به نتیجه های عالی هم برسند، می توانند در خیاطی، تجاری و یا برق و مکانیک خود سرانه و بدون استاد، کاری را پیش ببرند، اما همین ها مجبورند که یک قسمت از استعدادهای وسیع خود را در راه ها و بیراهه ها مصرف کنند تا راه بیابند و سرنخی را بگیرند و پیش بتازند. اگر همین ها، از استادی بهره مند می شدند و آموزش می دیدند مسلماً به پیشرفت های زیادتری می رسیدند و بهره های زیادتری می گرفتند.

۲۸- آنها که خود سر، شروع کرده اند، بسیاری در تفکرات خود به نتیجه های غلط رسیده و منحرف شده اند و یا به بن بست افتاده و مانده اند. و بدبختی در این است که آنها این انحراف و یا بن بست و رکود را به آسانی پذیرفته اند و تحمل کرده اند و آن را طبیعی و عادی تلقی نموده اند و هیچگاه به فکر این نیفتاده اند که بدانند این بن بست از کجا سرچشمه گرفته و این انحراف از کجا برخاسته است. مربی باید در برابر این تک روی و خودسری، آگاهانه موضع بگیرد، چون این تک روی ها و خودسری ها معلول هستند و علت ها و انگیزههایی دارند، از قبیل ناامیدی از یافتن مربی و یا برخورد با روحیه های فاسد و یا سرخوردگی از مربی نماهای سرد و بی حال و یا عوامل دیگری از قبیل غرور، خود خواهی، تکبر و سایر عوامل که می توانند انسان را از مربی و استاد جدا کنند و به خودسری و تک روی بکشاند و به هلاکت او و یا از دست رفتن استعدادهای وسیعش کمک نمایند.

۲۹- مربی بزرگ اوست و هر کس بخواهد و طلب کند و خود را به او واگذار نماید، او را همراه خود خواهد دید و عهده دار خود خواهد یافت و آموزش او را شروع کرده و برخوردهایش را تنظیم خواهد نمود و راه را در پیش پایش باز خواهد کرد و مربی را در دسترسش قرار خواهد داد.

۳۰- «العالم من یدکرکم الله رؤیته». ملاک عالم را نه علم معرفی کرده اند و نه چشم بندی و مرتاض بازی، عالم کسی است که از دیدار او به یاد حق بیفتیم و در او پایبند نشویم و او را بت نگیریم.»

۳۱- کسی که بخواهد و طلب کند، در راه با این ها برخورد می کند و از نور آنها بهره مند می شود و از عشق و حال آنها عشق و حال می گیرد. و این بشارت برای کسانی است که سرخورده اند و خود را تنها خیال کرده اند. هیچگاه خود سر نمی توان به راه رسید که باید طلب کرد و پرسید و در راه نمی توان بدون امام، بدون راهنما، بدون مربی بود که شیطان ها در کمین هستند. و مربی شکل مخصوص و رنگ مخصوص ندارد. هر کسی که ما را به او برساند و او را یاد آوری کند عالم است و مربی است و راهنماست.

۳۲- هنگام تربیت چه کسی؟ چگونه؟ با که؟ در چه وقت و در چه موقعیت می تواند، مسئولیت خویش را بهتر انجام بدهد و بار سنگین امانت را به مقصد رساند؟ اینها سؤال هایی بودند که باید پاسخ می گرفتند. زرگرهای آگاه، نه بی حساب، که با روش دقیق و نه بر روی هر سفال، که بر روی طلای ناب و نه همین طور و بی مقدمه، که پس از کوره گذاشتن و قالب ریختن و لای گیر مبردن، کار خود را شروع می کنند و از خاک ها گوشواره ها بیرون می کشند و از شمش ها جلوه ها و چهره ها.

۳۳- از استدلال و برهان گرفته تا نمونه عملی و داستان آن روش ها و برنامه ها، مادام که با این شرایط و زمینه ها همراه نباشند نتیجه ای نمی دهند. مادام که زمین، آماده و زیر و رو نشود، بذره‌های عالی هم، طعمه پرنده ها خواهند شد و حاصلی نخواهند آورد. کسانی که قبل از جذب کردن و لای گیر گذاشتن، سوهان زدن را شروع می کنند و به پرداخت می پردازند، فقط طرف را به رقص در می آورند و زم می دهند. کسانی که پیش از گرم شدن تنور، نان می چسبانند، نان مرغوبی بدست نخواهند آورد.

۳۴- هنگام تربیت: آنها که دمل را پیش از مرهم گذاشتن و رسیده شدن نشتر می زنند، جراحت را عمیق تر و ناسور خواهند ساخت. آهن مادامی که شناسایی نشود و بیرون نیاید و ذوب نشود و قالب نبیند، شکل نمی گیرد. آهن سرد، پتک نمی پذیرد، که برمی گرداند. آهن تفتیده، آن هم در زیر پتک نه با مشت و بر وی سندان ضربه ها را می پذیرد و به لرزش می رسد.

(۱) ارزیابی و شناسایی

برای شناسایی زمینه ها میتوان از راههای شناسایی، علامتها، برخوردها و تجربه ها، لطافتها و نورانیت ها، استفاده کرد .

(۲) آشنایی و دوستی

بعضی ها در نگاه اول آشنا هستند، زود انس میگیرند و دیر می برند. در همان نگاه اول گویا سال ها با هم بوده اند. بعضی ها هم این دمخوری و آشنایی را ندارند، اما ساده و مهربان و یک رو هستند. دسته ای دیگر هم دیرجوش و دیرآشنا هستند. به سختی به خود راه می دهند و با اکراه، دمخور می شوند. و دسته ای دیگر خشن و ناهم رنگ اند، نه عمیق و پیچیده، بلکه خشن و ناهم رنگ.

(۳) جذب و صمیمیت

با شروع دوستی باید به پرورش آن پرداخت. هنگامی که دانه را در زمین کاشتی، باید به آن بهر داری و از آن پاسداری کنی، آنها که دانه را می ریزند و می روند و بهره ای نمی خواهند... یا دیوانه هایی هستند که سنجشی ندارند و یا غافل هایی هستند که توجهی نکرده اند و با سفیه های که قیم می خواهند، و گرنه کشاورز آگاه که عاقل است و نیازهایش را می شناسد و زمستان خیس را در پیش دارد، دانه ها را به زمین نمی دهد که از زمین گرسنه تر را سراغ کرده است.

۳۵- زمینه سازی: پس از رسیدن به آشنایی و دوستی، نوبت زمینه سازی و ایجاد آمادگی است آخر آنها که خود را از حرف ها و مطالعه ها انباشته کرده اند و پر خورده اند، باید از آن همه خالی بشوند و از امتلای ذهنی نجات بیابند.

فصل سوم: خلاصه مسئولیت و سازندگی علی صفایی حائری به کوشش دکتر دستمالچی (فقط فصل های ۲، ۳، ۴)

و (۱۰) تالیف ایران عرضه

چکیده فصل یک

۱- تعریف مسئولیت؛ نویسنده در تعریف مسئولیت، شناخت زمینه ها و دارایی ها، و اعتقادها را برای معناداری و پایداری تعریف ضروری می داند و می گوید انسان به میزان بهره مندی هایش و شناختی که از استعدادها و بهره مندیهایش در جهان دارد، و نیز به میزان درک ارتباطی که بین خود و جهان هستی و جهان معنا برقرار است، به همان میزان مسئول است.

با این تعریف مکتبهای فکری پس از رنسانس مثل اومانیزم و اگزیستانسیالیسم به دلیل اینکه مسئولیت مطرح در آن ها ریشه در اعتقادات و زمینه های حکمی و الهی ندارد، منجر به پوچ انگاری هستی و انسان می شود.

۲- زیربنای مسئولیت؛ زیربناهای مسئولیت بر پایه ی حکمت حاکم بر هستی تشریح شده است؛

الف) اگر نعمتی به کسی اعطا شده به همان میزان مسئولیت بر او محول شده است.

ب) نعمتهای هر فرد باید بارور شود و در محل درست خود صرف شود، نه بی استفاده بماند و نه در جای نامناسب خرج شود، تا حق مسئولیت فردی ادا شود.

در خلاصه ی این بخش آمده؛

۱- داده ها بازدهی می خواهند.

ب- سرمایه ها باید سود بیاورند.

ج- آنچه از خداست باید برای خدا باشد.

د- مسئولیت بر پایه ی سه اصل ذکر شده معنا دارد.

۳- نوع مسئولیت؛ بهترین نوع مسئولیت، احساس مسئولیت در برابر خلق خداوند است. در راه کمال و تربیت خلق خدا. بدون تربیت حتی

پیشرفتهای مادی نیز مانند تیغ تیزی است که در دست کودکی نادان افتاده و قطعا او را نابود خواهد کرد و خطرها خواهد آفرید.

۴- راه شناخت مسئولیت؛

۱-رها شدن از اسارت امیال و هواهای نفس

ب- یافتن یک معیار و میزان برای سنجش؛ میزانی به نام عقل سالم

ج- مشورت با عاقلان در عین تفکر و تحلیل شخصی

د- سنجیدن اولویتها و اهم ها با توجه به شرایط و موقعیت

چکیده فصل دو

۱- مفهوم تربیت؛ این مفهوم با تشبیهی زیبا بیان شده؛ شاختن ماشین از آهن و ساختن آدم از بشر. یعنی آدمی که بر تمام استعدادهایش

حکومت دارد و می تواند آن ها را مدیریت کند و به آن ها در مسیر درست جهت دهد.

۲- امکان تربیت؛ آیا تربیت بشر ممکن است؟ بله. چون؛

۱- هر پدیده ای که تابع قوانین علی و معلولی است امکان تربیت آن از طریق شناخت قوانین، وجود دارد.

ب- به تجربه می توان دریافت که بشر در موقعیت های بحرانی، حوادث، مشکلات، پیش آمدهای ناگوار، بنا به تلطیف احساسات و عواطف، از عناد و انکار دست می کشد و از

تجربه ها درس می گیرد و تربیت می شود.

۳- شکل تربیت انسان؛ تربیت انسان اگر با دست خود انسان و با انتخاب شخصی او همراه نباشد، در واقع مسخ کردن "من" انسانی و نفی کردن او محسوب می شود و استحکام

ندارد.

۴- روشهای تربیتی؛ چند روش مطرح شده که از نادرست تا درست قابل تامل است؛

۱- با شعارها داغ کردن و با تلقین حرارت دادن

ب- شاخ و برگ دادن و در سطح کاویدن

ج- به دوش کشیدن و بغل کردن

۴- روش درست؛ کلیدها و ملاکها و روشها را به دست دادن و روشنی دادن و ریشه دادن و زنجیرها را باز کردن.

برای تشریح روش چهارم از کتاب روح ملتها اثر آندره زیگفرید جمله ای نقل شده؛ "بعضی از حادثه ها را عشق می فهمد اما عقل از تحلیل آن عاجز است. و به داستان ابراهیم

اشاره می کند و نتیجه می گیرد که عقل زبان عشق را نمی فهمد". نویسنده در این قسمت مثالی می آورد و زندگی مرد جوانی را ترسیم می کند که تا پیش از عاشق شدن، مهم

ترین دغدغه ی زندگیش شیک پوشی و داشتن ظاهر مناسب است. اما بعد از اینکه دغدغه ی عمیق تری به نام عشق را تجربه می کند در یک حادثه ی رانندگی، با رفتارشان نشان

می دهد که چگونه از علائق قبلی خود به کلی دور شده و به چیزی والاتر از وضع ظاهری دل بسته است و برای او، حتی از ظاهر خود و لباسهای شیک خود می گذرد. پس برای سازندگی و تربیت باید از اعماق شروع کرد. اگر می خواهیم رفتار و گفتار کسی را عوض کنیم باید پیش از هر چیز علائق او را عوض کنیم. شناخته های او را، افکار او را و در نتیجه اعمال او را.

۵- گستردگی مسئولیت تربیتی؛ بزرگترین مسئولیت انسان در جهان حاضر مسئولیت تربیتی است. انسان در هر طبقه و صنفی که باشد باید زیربنای تربیتی سالم و محکمی داشته باشد تا در حد خود بتواند به مربی دیگران تبدیل شود. در این بخش کمال مطلوب هر انسان این است که هر کس در هر کجا که می تواند مربی و سازنده باشد.

فصل سوم

مربی کیست؟

در این بحث سه نوع مربی نام برده شده است که دایره ی تربیتی شان از کوچک به بزرگ طراحی شده است.

۱- مربی سطح محدود که انسان را برای یک جامعه ی بسیار کوچک و محدود با نیازهای محدود و قابل پیش بینی و برای زمانی محدود، تربیت و آماده می کند.

۲- مربی سطح متوسط که شاگردش را برای جامعه ای بزرگتر (اجتماع) با نیازهایی متنوع و گسترده پرورش می دهد.

۳- مربی سطح وسیع که شرایط رشد انسان را برای زندگی انسان در جهان هستی مهیا می سازد.

اما هر سه نوع این مربی ها نمی توانند در تربیت انسانی که فقط متعلق به این دنیای مادی نیست و نیز تنها متعلق به زمان و مکان محدود نیست و قرار است زندگی ابدی داشته باشد، راهی از پیش ببرد. برای تربیت شایسته ی انسان مربی ای لازم است که استعدادها و محدودیتهای انسان، جهان خلقت، مبدا و مقصد خلقت را به درستی بشناسد تا بتواند نقشه ی تربیتی صحیحی برای انسان طراحی کند.

چنین مربی ای فقط خداوند است که شناختی تا این حد دقیق از انسان و ریزه کاری های خلقت او دارد. در حالی که مربیان دیگر بسیاری از قوانین حاکم بر انسان و خلقت را هنوز نتوانسته اند شناسایی کنند؛ چه برسد به استخراج برنامه ای مفید برای تربیت انسان.

به همین دلیل مربی حقیقی انسان خداوند است که برنامه تربیتی را از طریق وحی بر پیامبران نازل می کند و انسان به واسطه ی پیامبران و کتابهای آسمانی به این برنامه دست می یابد.

ویژگی مربی (که از طرف خداوند و به نیابت از او به این مقام می رسد)

۱- مربی الهی باید به تمام ضعفها، محدودیتهای و راههای درمان و رفع آنها آگاهی کامل داشته باشد. این آگاهی نسبت به انسان، از طریق وحی یا سنت قابل دریافت است.

۲- مربی الهی برای شناخت روحيات انسان از تجربه و برخورد با انسانها و شرایط زندگی شان، نیز از طریق آموزش (کتاب و سنت) و همچنین بهره گیری از لطافت روحی و قوه ی فرقان (قوه ی تشخیص حق از باطل) که در سایه ی تقوا حاصل می شود، استفاده می کند.

ضرورت مربی

بدون مربی شاید انسان بتواند از طریق تجربه ی حوادث در طول عمر خود درسهایی بگیرد یا از طریق فلسفه ی عکس از شرایط بد نیز تربیت خود برای خود بازیافت کند. اما این روش تضمینی نیست و خطرات زیادی دارد. در حالی که عمر کوتاه و بازگشت ناپذیر انسان مجال این ریسکها را نمی دهد.

بنابراین اگر در شرایط مربی در دسترس نباشد به اضطرار می توان از روش ذکرشده تا حد امکان بهره برد. اما اگر مربی الهی یا تعالیم او حاضر باشد، باید تربیت و شکوفا شدن استعدادها را به مربی سپرد.

نقش مربی

۱- نقش مربی بارور کردن و شکوفا ساختن استعدادهای خفته و پنهان است.

۲- مربی مثل قطب نماست نه مثل ویلچیر. یعنی باید راه را نشان دهد و رهرو خودش با انتخاب و اختیار خود مسیر را طی کند، نه اینکه به زور او را در مسیری به جلو براند.

۳- مربی افقهای وسیع انسان کامل بودن را به انسان نشان می دهد و رهرو از این طریق فکر انسان را به آزادی و رهایی از انواع جبرها می رساند.

۴- مربی باید روشهای رسیدن به قله های معنوی را به انسان تعلیم دهد.

۵- مربی باید بالای سر تعلیم بیننده باشد و هر جا لازم شد با ابزارهای مناسب تذکر بدهد و تربیت را با تذکر و تکرار تحکیم بخشد.

فصل چهار

روش تربیتی انسان

اسارتها و جبرهایی که انسان را گرفتار می کند؛

۱- جبر غرایز و امیال و شهوات (جبر درونی)

۲- جبر نیاز به تایید دیگران (جبر بیرونی)

۳- جبر کششهای دنیایی (جبر بیرونی)

۴- دشمنی شیطان (که با تحریک غرایز یا تزیین جلوه های دنیا انسان را گرفتار می کند)

برای رهایی از این نوع اسارتها و جبرها و برای تربیت شدن نیاز به نیرویی عظیم به نام عشق است که از تمام غرایز و جبرها قوی تر باشد و انگیزه ی آزادی را در انسان بیدار کند.

برای رسیدن به عشق چیزی باید ارزش آن چیز را شناخت. معرفت، عشق می آورد.

برای شناخت، باید از تفکر و تجربه بهره برد.

و برای تجزیه و تحلیل درست تفکر و تجربه، باید از یک راهنما و رهبر کمک گرفت.

وظیفه رهبر و مربی؛

۱- تزکیه و در نتیجه آزادی؛ تفکر انسان بدون تزکیه دچار خطا خواهد شد. تزکیه و حق طلبی به انسان آزادی می بخشد و او را از طلب هر چیز دیگری رها می کند.

۲- تعلیم و آموزش؛ انسان بدون مربی برای شکوفا کردن استعدادهايش و فایده گرفتن از ان، دچار آزمون و خطای زیاد و در نتیجه از دست دادن بخش مهمی از عمر خود می شود. اما اگر زیر نظر مربی آموزش و پرورش ببیند بدون اتلاف عمر به نتیجه ی مطلوب می رسد.

۳- تذکر و یادآوری؛ برای رشد انسان تضادهای درونی و بیرونی و به جریان افتادن استعدادهای او لازم است. در این میان انسان مدام دچار غفلتهایی می شود که مربی با تذکر دوباره انسان را در مسیر حق طلبی و آزادگی قرار می دهد.

مربی خوب کسی است که با سوالات بنیادین شاگردانش را به تفکر و چالش بکشد و از بین سوالات درست، شاگردان را به مسیر صحیح و جواب کامل هدایت کند.

انسان در تفکر به چند اصل نیاز دارد؛

۱- در هر حادثه ای درسی وجود دارد که باید درباره اش تفکر کرد و آن درس را یافت.

۲- هر حادثه ای ارتباطی با گذشته و آینده دارد که انسان درباره ی این ارتباط باید تفکر کند و حوادث را منقطع از گذشته و آینده نداند.

۳- برای تفکر و تحلیل اتفاقات انسان باید در خلوت خود مسایل را واکاوی کند تا بتواند به نتیجه ی درست برسد.

چکیده فصل چهار

بخش تدبیر؛

تدبیر بستر تفکر است. تهیه ی یک سری اطلاعات و ارزیابی آنها؛ از مجموعه ی مداوم این اطلاعات و ارزیابی ها ساختمان فکری شکل می گیرد

که در رسیدن به برخی شناختها از جمله شناخت فرد و روحيات او کمک می کند.

* نقش رهبر در جهت دهی به تدبیر برای رسیدن به عمیق ترین برداشتها از عر واقعه و حادثه ی ریز و درشتی در زندگی فرد است.

انسانهای آگاه معنوی به همین دلیل به درک عمق مسایل نایل می شوند، از هر لحظه ای درسی و حکمتی استخراج می کنند و معتقدند هیچ اتفاقی بدون پیغام نیست؛ باید در

تدبیر چنان عمیق بود که در آن اتفاق پیغام نهفته را کشف کرد

بخش تفکر؛ در رسیدن به تفکر نیز رهبر لازم داریم تا نیروهای درونی ما از قوه به فعل درآید و در غفلتها و مشغولیتهای دنیایی فراموش نشو این نیروی درونی که در شناخت خودمان و سرمایه ها و استعدادهایمان، جهان هستی و خالقمان مارا کمک می کند، تفکر است البته تفکر با هوش و حافظه و عقل تفاوتهای اساسی دارد. تفکر مخصوص انسان است. فقط انسان می تواند از اطلاعاتی محدود به نتایجی موثق و ارزشمند برسد. در حقیقت تفکر قدرت نتیجه گیری است؛ در حالی که عقل قدرت اندازه گیری و سنجش است و هوش قدرت درک موقعیت. اینها باهم تفاوتهای بنیادین دارند.

* قوه ی تفکر می تواند از اطلاعات فراهم آورده ی قوه ی تدبیر به نتایج و شناختها برسد. بنابراین تفکر در رشد و سازندگی انسان نقش اصلی را بر عهده دارد.

* نقش رهبر در جریان تفکر، طرح سوالات هدایت کننده و متناسب با ظرفیتهای و نیازهای فرد است.

* راه ایجاد هماهنگی بین نیازها، تدبیر و تفکر؛

۱- ابتدا شناخت صحیح نیازها و کمبودها

۲- شناخت منبع داده ها و نعمتها و سرمایه ها این هماهنگی با تعقل صورت میگیرد.

بخش تعقل؛ تعقل قوه ای است که تفکر را می سنجد و به نقد می کشد. زیرا در فرایند تفکر عوامل محیطی، تربیتی، وراثت، جبر تاریخی، و تقلیدها و تلقینها تاثیر می گذارد. وظیفه تعقل سنجش تفکر و تفکیک خالص از ناخالص است.

* وظیفه عقل سنجش و نقد در دو حوزه است؛

۱- حوزه ی هدفها و منافع

۲- آزادی از تعصبات و تقلیدها و انواع جبرها

* هدف نهایی، ایجاد هماهنگی بین تفکر و تعقل با دل است.

فصل پنجم

روش شناخت

* انگیزه ی شناخت در انسان؛

۱- نیاز

۲- کنجکاوی

انتخابهای انسان از شناختهای او نشات میگیرد.

* روشهای شناخت؛

۱- تخیل؛ در اثر فقدان یا کمبود تجربه و پاسخ برای سوالات اساسی، انسان دست به دامن تخیل می شود.

۲- تفکر؛ از طریق تجربه ها، تدبیر و استدلال و پس از رسیدن به آزادی، آموزش و یادآوری.

۳- تجرد؛ از طریق الهامات قلبی و دریافتهای شهودی دل.

۴- ترکیب استدلال و اشراق؛ اتحاد تفکر با تجرد، برای تکمیل و تقویت همدیگر.

۵- آزمایش و آمارگیری؛ از قرن ۱۷ با فلسفه ی حسی تجربی فرانسویس بیکن و رشد علمی اروپا شروع شد؛ برای اثبات قاطعیت در نتایج علوم تجربی.

۶- آزمایش و نمونه برداری؛ مطالعه ی نمونه ها برای رسیدن به نتایجی درباره ی کل مجموعه ی آن نمونه.

۷- نظریه و استدلال؛ پس از طرح نظریه ی نسبیت انشتین و پیدایش نظریات کوانتومی، قاطعیت علم هم زیر سوال رفت و جای خود را به احتمال و نسبییت با تکیه بر تجربه، حدس و نظریه داد.

۸- شناخت جامع؛ بهره گیری از شیوه های تلفیقی در شناخت، تلفیق اشراق و فلسفه در روش سورکین.

۹- طراحی اصول؛ یک سری قوانین طراحی میکنند و بر اساس آن قوانین به تحلیل و تفسیر پدیده ها می پردازند. مثلا طرح اصل تکامل. اصل تضاد...

خود این اصول باید درستی شان اثبات شود و بعد این اصول روش شناخت نیستند بلکه در بقیه ی روشهای شناخت باید از این اصول استفاده کرد.

*روش شناخت در اسلام، از تجربه و تدبر می رسد به تفکر و استنتاج؛ سپس در مرحله ی سنجش و نظارت از فیلتر عقل میگذرد.

چکیده فصل ششم

جهان بینی اسلامی

تعریف؛ جهان بینی یعنی نحوه ی نگرش انسان درباره ی جهان و انسان و نقش انسان در جهان هستی. برای شکل دادن صحیح به نگرشمان باید از کلیدها و معیارهایی استفاده کنیم. یک معیار درونی به نام تفکر.

تفکر با استفاده از داده هایی (که محصول تدبر است) ما را به خالق و حاکمی می رساند که ویژگیهای منحصر بفرد و متمایزی دارد که در هیچ آفریده ای یافت نمی شود؛ بی مثل و مانند بودن، بی نیاز از همه چیز و همه کس بودن، از نظر زمان و مکان نامحدود بودن، یگانه بودن. علاوه بر این، ویژگیهایی مثل زیبایی (چون خود خالق زیباییهاست)، بخشندگی، مهربانی، مونس و باور بودنش باعث می شود عشق خالق و حاکم در دل انسان جا بگیرد (که همان ایمان واقعی است).

پس تفکر انسان را به شناخت خود، شناخت خداوند و ویژگیهای او، عشق و ایمان به او، می رساند. در سایه ی عشق و ایمان، اطاعت و تقوا حاصل می شود. اطاعت از او آزادی از غیر او و زهد می آورد. آزادگی باعث رسیدن به مقام رضا می شود. انسان در برابر عظمت او حیرت را تجربه می کند (حیرت ناشی از معرفت، نه حیرت ناشی از جهل و گم بودن)، و سپس به والاترین درجه ی بندگی یعنی مقام تقویض می رسد و تمام امور خویشتن و هستی اش را به خداوند واگذار می کند. بنابراین هندسه ی نظام اخلاقی اسلام یک هشت ضلعی است که با تفکر شروع می شود و با تقویض به پایان می رسد.

تفکر در استعدادها و سرمایه ها

برای شناخت استعدادها دو راه وجود دارد؛

۱- شناخت نیازها. چون نیازها از استعدادها ناشی می شود.

۲- مقایسه ی خود با سایر جانداران.

بعد از شناخت استعدادها، باید از آن بهره برداری کرد، یعنی به سمت هدف (که خلیفه الهی است) حرکت کرد.

در این حرکت و سفر، جهت حرکت خداوند است.

راه و مسیر، صراط مستقیم است.

مرکب سفر، تفکر، تعقل، عشق و ایمان... (هشت ضلعی نظام اخلاقی اسلام) است.

راهنما پیامبر و ائمه اند.

توقفگاههای بین راه از رحم مادر، دنیا و سپس بهشت است.

روش حرکت هم بر اساس برنامه های دینی و احکام الهی است.

تفکر در مقدار استعدادها، نامحدود بودن هستی انسان را آشکار می کند. انسان نامحدود با بهره گیری از فکر و عقل و وحی این مسیر طولانی را طی خواهد کرد.

فصل هفتم

آرمانها

آرمانهای انسان بر اساس شناخت او از خود و نیازهایش شکل میگیرد. به تناسب رشد، شناختها و نیازها، آرمانهای والاتری را در انسان ایجاد می کند. آرمان بزرگ انسان حاکمیت بر خود، جهان هستی و جهت دهی به آن دو است.

از بین مکاتب متعددی که ادعای آرمان خواهی بشر دارند، اسلام آرمانهایی بر پایه ی شناخت انسان طراحی کرده (و در رسیدن به شناخت هم قبلا دیدیم که برنامه هایی دارد) که چارچوب هایی مستحکم دارد و فرد به اختیار و انتخاب خود آن آرمانها را ارزشمندتر از سایر آرمانهای مطرح در جهان می یابد.

شناختها با احساسها گره خورده اند و احساسها با اعمال ما. شناخت بدون احساس منجر به عمل نمیشود. در حقیقت در مکتب اسلام و خدانشناسی، شناخت مجرد راه به جایی ندارد. شناخت توأم با احساس به انسان حرکت و پویایی میبخشد تا بتواند در سفرهای مختلف رشد خود را به مقصد برساند.
سفرهایی مثل؛

- ۱- سفر در خود برای شناخت خود، محدودیتها و نیازها.
 - ۲- سفر به سمت خدا با شناخت خدا و احساس عشق و ایمان.
 - ۳- سفر از خدا به میان مردم (در عین عشق به خداوند و عشق به خلق خداوند)
 - ۴- در میان مردم با مردم زندگی کردن و تمام لحظه ها حضور خداوند را در یاد داشتن.
 - ۵- سفری از خدا تا خدا در طول زندگی با چنگ زدن به ریسمان الاهی.
- این سفرها برای برآوردن نیازهایی است در زندگی عادی به هیچ وجه برطرف نمیشود. مسافر چنین سفری حقیقتاً مهاجرا الی الله است. بنابراین دنیا مسیری برای گذر در این سفر است و ما مهاجریم و هر حرکت ما در مسیر و سایر همسفرانمان تاثیرگذار خواهد بود. پس باید حواسمان باشد تاثیر مخرب در هستی به جا نگذاریم تا بتوانیم سفرمان را به سفری برای رشد تبدیل کنیم، نه سفری برای سقوط.

چکیده فصل هشتم

شکل ها و شاغول ها

- برای ساخته شدن شکل، زیربنایی لازم است. گروهی مسیرشان را با آزادی و تفکر انتخاب کرده اند و با ابزار شناخت و عقیده سفر رشدشان را شروع کرده اند. گروهی که از طاغوت رها شده اند و به عشق، ایمان و توحید رسیده اند. بنابراین شکل انسان مومن بر زیربناها و پایه های اعتقادی استوار است و با مسوولیت فردی و اجتماعی همراه است. شاغولها؛ ۳عامل هدف، طرف و شرایط در شکل دهی انسان مومن تاثیرگذار است. اگر هدف رسیدن به حق و رضایت خداوند باشد، طرف هم خداوند باشد، شرایط هم به دلیل پایبندی به چارچوب عقلی و اعتقادی، محدود باشد، تلاشها جدی تر و عمیق تر خواهد بود. شاخه های سازندگی؛
- ۱- معاشرت. لطافت در معاشرت و وسعت دید و نرمش برای ارتباط برقرار کردن با روحیه های مختلف و کمک به آنها در رسیدن به مقصد.
 - ۲- عمل. تاثیر عمل از گفتار بیشتر است؛ به شرطی که جهت عمل روشن باشد و عمل کننده هم مشهور باشد.
 - ۳- ارشاد. انسانهای خدایی در زمان کم تاثیر مثبت زیادی روی دیگران و هدایت آنها می گذارند. مانند پیامبر(ص). (الف. مربیان الاهی چون به عظمت انسانی خود واقفند از اسارتها رها شده اند و براحتی در دیگران تاثیر الاهی میگذارند. ب. مربیان الاهی چون وسعت مسیر و مقصد را می شناسند جسم و روحشان با تلاشهای خستگی ناپذیر خو گرفته است. ج. مربیان الاهی با شناخت خود، مسیر، نیازها، مقصود و محبوب خود را به عنوان هدف غایی تلاش هایشان برگزیده اند)
 - ۴- طرح سوال. یکی از بهترین شیوه های برانگیختن حس حقیقت طلبی انسان همین شیوه است. آیا انسان پس از رسیدن به هدف ها و مطلوبهای دنیایی آرام می گیرد؟ اگر آرام نمی گیرد پس به دنبال چیست؟ محرک اصلی درون ما چیست؟ این سوال خود راهنماست به سمت حق.

ایران عرضه

مرجع نمونه سوالات

آزمون های استخدامی

به همراه پاسخنامه تشریحی

خدمات ایران عرضه:

- ارائه اصل سوالات آزمون های استخدامی
- پاسخنامه های تشریحی سوالات
- جزوات و درسنامه های آموزشی

برای دانلود رایگان جدیدترین سوالات استخدامی بخش های زیر، روی آن کلیک نمایید:

مسئولیت و سازندگی - روانشناسی تربیتی - سوالات آموزش و پرورش

« انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه، مجاز می باشد »

